

بسم الله الرحمن الرحيم

حکومت اندیشی

تدریس و تدبیر در جامعه مدرن

نوشتۀ

سیدنا دین

با مقدمه: دکتر محمدرضا تاجیک

ترجمۀ

دکتر کرم حبیب پور گتابی

عضو هیأت علمی دانشگاه خوارزمی

سرشناسه	: دین میشل، ۱۹۵۵ م -	Dean, Mitchell
عنوان و نام پدیدآور	: حکومت‌اندیشی: قدرت و تدبیر در جامعه مدرن / نوشته میشل دین؛ ترجمه کرم حبیب‌پور گتابی.	
مشخصات نشر:	: تهران: مهاجر، ۱۳۹۶	
مشخصات ظاهری	: ۵۲۲ ص.	
شابک:	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۵-۱۸۰-۳	
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا		
یادداشت	: کتاب حاضر نخستین بار تحت عنوان «حکومت‌مندی و نقش قدرت در جامعه مدرن» در سال ۱۳۹۲ توسط نشر تیسرا منتشر شده است.	
عناوین دیگر	: حکومت‌مندی و نقش قدرت در جامعه مدرن.	
موضوع	: فوکو، میشل، ۱۹۲۶ م.	Foucault, Michel
موضوع	: قدرت (علوم اجتماعی)	Power (Social science)
موضوع	: ساختار اجتماعی	Social structure
شناسه افزوده	: حبیب‌پور گتابی، کرم، ۱۳۵۶ -	، مترجم
شناسه افزوده	: Habibpor gatabi, Karam	
رده‌بندی کنگر	: ۱۶۸ ج ۸ / د ۹ / JC ۳۳۰	
رده‌بندی دیویی	: ۳۰۳/۱	
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۰۶۷۶۱	



حکومت‌اندیشی

قدرت و تدبیر در جامعه مدرن

مولف: میشل دین

با مقدمه: دکتر محمدرضا تاجیک

مترجم: دکتر کرم حبیب‌پور گتابی (عضو هیأت علمی دانشگاه تهران، ای.بی)

قیمت: با جلد شومیز ۴۵۰۰۰ تومان

با جلد سخت: ۶۰۰۰۰ تومان

شمارگان: ۱۰۰۰

لیتوگرافی: کارا

چاپ و صحافی: گلپان

نشانی دفتر: خیابان انقلاب، خ فخر رازی، بن بست نیک‌پور پ ۵ طبقه اول

تلفن: ۶۶۹۵۲۱۹۹-۶۶۹۵۲۲۰۰-۶۶۴۱۰۰۳۶

فهرست مطالب

۹	درباره نویسنده
۱۱	مقامهای بر کتاب
۲۷	مقدمه مترجم
۳۱	مقدمه و تشکر
۳۳	یادداشت بر کتاب «حقی بر» سخنرانی های حکومت اندیشی
۳۵	مقدمه امروز کتاب اندیشی
۳۷	ویژگی های منحصر به فرد (په ایی های) کتاب
۵۸	هستی شناسی انتقادی از خودمان و حال از
۶۲	یادداشت ها
۶۳	۱. مفاهیم و موضوع های پایه
۶۵	حکومت و حکومت اندیشی
۶۵	حکومت به مثابه «هدایت رفتار»
۷۲	حکومت و آزادی
۷۷	حکومت اندیشی
۸۹	تحلیل حکومت
۱۰۳	اولویت دهی به سوالات چگونگی
۱۰۶	کردارهای حکومت به مثابه مجموعه ها یا رژیم ها
۱۰۷	آزمون زمینه های رؤیت پذیری حکومت
۱۰۸	توجه به جنبه فنی حکومت
۱۰۹	حکومت به مثابه فعالیتی عقلانی و اندیشه مند
۱۱۱	توجه به تشکیل هویت ها

- ۱۱۲..... استخراج عنصر اتویایی از حکومت
- ۱۱۴..... احتیاط در نقش ارزش‌ها
- ۱۱۵..... اجتناب از موضع‌های جهانی یا رادیکال
- ۱۲۳..... یادداشت‌ها
- ۱۲۵..... ۲. ارزش‌شناسی و حکومت‌اندیشی
- ۱۲۶..... بارش‌شناسی و حکومت
- ۱۴۰..... لیرالیزم، نقد و «امر اجتماعی»
- ۱۵۲..... نمبرالیزم و فوکو
- ۱۶۳..... یادداشت‌ها
- ۱۶۵..... ۳. وابستگی و سرمایه‌سازی: در مطالعه موردی
- ۱۶۶..... وابستگی
- ۱۷۸..... قدرتمندسازی
- ۱۸۴..... نتیجه‌گیری
- ۱۸۹..... یادداشت‌ها
- ۱۹۱..... ۴. قدرت شبانی، پلیس و خرد دولت
- ۱۹۳..... قدرت شبانی
- ۱۹۸..... شهرها و شهروندان
- ۲۰۴..... شبان و گله
- ۲۱۱..... خرد دولت و پلیس
- ۲۱۲..... خرد دولت
- ۲۲۲..... پلیس
- ۲۳۴..... نتیجه‌گیری
- ۲۳۷..... یادداشت‌ها
- ۲۳۹..... ۵. سیاست مشرف بر حیات و حاکمیت
- ۲۴۰..... سیاست مشرف بر حیات
- ۲۴۷..... حاکمیت و حکومت‌اندیش شدن دولت

۲۴۸	جداسازی حکومت از حاکمیت
۲۵۴	تشریح حکومت
۲۵۸	تحول اعمال حاکمیت
۲۶۰	امر سیاسی و امر غیرسیاسی
۲۶۴	یادداشت‌ها
۲۶۵	۶. لیبرالیسم
۲۶۶	اقتصاد
۲۷۲	امنیت
۲۷۶	قانون و عدالت
۲۸۶	جاسوس حکومت اجتماعی
۲۹۹	۷. حکومت اندیشمند و قنطاریت
۳۰۰	غیرلیبرال بودن حکومت لیبرال
۳۱۱	سیاست مشرف بر عدالت، عدل و حکومت غیرلیبرال
۳۳۰	یادداشت‌ها
۳۳۳	۸. نولیبرالیسم و حکومت لیبرال پیشرفته
۳۳۵	جامعه، آزادی و اصلاحات
۳۳۷	«چیزی به اسم جامعه وجود ندارد»
۳۴۱	خودمختاری مسئول و منضبط
۳۵۳	سبک‌های نولیبرالیسم و نومحافظه‌کاری
۳۶۱	حکومت لیبرال پیشرفته
۳۶۴	احتیاط‌گرایی جدید
۳۶۷	تکنولوژی‌های عاملیت
۳۶۹	تکنولوژی‌های عملکرد
۳۷۲	تکثرگرایی معاصر
۳۷۵	رژیم پسارقاهی نسبت به امر اجتماعی
۳۸۰	یادداشت‌ها

- ۳۸۳.....
- ۳۸۴..... ۹. ریسک و حکومت بازتابی
- ۳۸۸..... دو رویکرد به ریسک
- ۳۹۵..... ریسک و نوسازی بازتابی
- ۴۰۴..... بیمه و حکومت
- ۴۲۰..... حکومت بازتابی
- یادداشت‌ها
- ۴۲۱..... ۱۰. حکومت‌اندیشی بین‌المللی
- ۴۲۴..... خرد و فضاهای بین‌المللی
- ۴۲۴..... تشکیل و بین‌المللی در خرد دولت
- ۴۳۵..... حکومت لیبرال و امر بین‌المللی
- ۴۴۳..... حکومت بین‌المللی و امر
- ۴۵۴..... نتیجه‌گیری
- ۴۵۸..... یادداشت‌ها
- ۴۵۹..... نتیجه‌گیری: «بد نه ... بلکه خطرناک»
- ۴۷۸..... یادداشت‌ها
- ۴۷۹..... یادداشت‌های بر ویراست دوم: بحران حکومت‌اندیشی نو لیبرال؟
- ۴۸۷.....
- ۵۰۵..... کتابنامه
- ۵۱۱..... فرهنگ‌نامه
- نمایه اشخاص
- ۵۱۵..... نمایه مفاهیم

مقدمه‌ای بر کتاب

(دکتر محمدرضا تاجیک)

پیام سقراط: «مراقب خودت باش»

آگهی یک کلینیک روان‌شناسی: «ما مراقبات هستیم»

مادر عصر حکومت‌اندیشی زندگی می‌کنیم (فوکو)

۱

تاریخ، تناثر مواجهه قدرت، مقاومت است. قدرت، روح تاریخ است: قدرتی که از راه‌های گوناگون اعمال می‌شود. گاه از طریق تبعیت از فرمان حاکم و مشون مقدس و پذیرش بی‌چون‌وچرا، اراده حاکم (پشامدرن)، گاه دیگر، از رهگذر شکل دادن یک جامعه انضباطی که برانداختن وجود دموکراسی و آزادی، سازمان‌ها و مؤسساتی چون مدرسه، بیمارستان، کارخانه، زندان و... شکل می‌گیرند که از راه آنها اعمال قدرت می‌شود و نظم و انضباط در جامعه حاکم می‌شود، و دانش، روابط جنسی، فرهنگ عامه و سایر سازوکارهای جامعه از راه انضباطی ویژه از سوی قدرت حاکمه سازمان‌دهی می‌شود (مدن). رزمایی دیگر، از رهگذر ایجاد جوامع کنترلی که به‌ظاهر دموکراتیک‌ترند و قادرند سازوکارهای سلطه را از راه شبکه‌های انعطاف‌پذیر و پرنوسانی که به‌راحتی قابل‌شناسایی نیستند و در حوزه‌های خارج از سازمان‌های تعریف‌شده واقع گردیده‌اند، به درون مغز و بدن شهروندان نفوذ دهند (پسامدرن).

قدرت، در این صورت سوم، کالاًگونه نیست و به مالکیت در نمی‌آید، بلکه مالک خیال‌ها، احساس‌ها، دانش‌ها، باورها و رفتارهای آدمیان است. این قدرت، همه‌جایی و هیچ‌جایی است که در کالبد یک امپراتوری جهانی رسوخ کرده است: امپراتوری‌ای که به تعبیر نگری و هارت، هیچ مرکز قدرت سرزمینی‌ای را بنا نمی‌کند و به مرزهایی ثابت و مشخص تکیه ندارد، هویت‌های چندتبار را از یک نظام و تعلیق شبکه‌های سلطه سازمان‌دهی می‌کند، رنگ‌های ملی متمایز، در رنگین کمان جهانی آن در هم آمیخته و ادغام می‌شوند، تجربه زیسته آدمیان را شکل می‌دهد و آن ممزوج می‌شود، زشت و زیبا و باید و نبایدهای انسان‌ها را تعریف می‌کند و به آنان می‌آموزد چه چیزهایی را دوست بدانند و چه چیزهایی را شمشیر، چه کسانی را «خودی» بدانند و چه کسانی را «دگر»، جهان اجتماعی آدمیان را شکل می‌دهد و ارزش‌های حاکم بر این جهان را مشخص می‌کند، اقتصاد اطلاعاتی آن از تولید تمرکززدایی می‌کند، و آن (تولید) را از محدودیت‌های سرزمینی‌رها می‌کند و تولیدکننده را بدون توجه به فاصله‌ها، در تماس مستقیم با مصرف‌کننده قرار می‌دهد. دوران جلوه‌نمایی و نمایش قدرت است که تماشاگران آن، معنی مردم، همواره از صحنه نمایش غایب‌اند - و این غیاب به معنای فقدان «تفرق» آنهاست، زیرا توده‌های بی‌نام و نشانی بیش نیستند که در تاریکی و ظلمت برای همیشه خاموش مانده‌اند - سیری شده است. «فردی‌سازی نزولی» به‌طور فزاینده‌ای، در مسیر جایگزینی به جای «فردی‌سازی صعودی» قرار گرفته است: شمایل‌سازی «دشمن» قدرت، رؤیت‌ناپذیر» جای «قدرت رؤیت‌پذیر» نشسته است: پادشاهی که بدلیل فقدان مراقبت دائمی، مدام خود را به نمایش می‌گذاشت تا حضورش را به همگان متذکر شود - گویی در دایره بیرون از این نمایش‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شد و تصدیق نمی‌گردید و چشمانش بدون چشمان توده بی‌نور و نشان باقی می‌ماند - در سرآشینی رفتن و دورشدن است. اکنون، جمعیت، بازیگر اصلی صحنه نمایش است و در یک فرایند مستمر «نامیده‌شدن» ظاهر می‌شود و ثبت و

بایگانی می‌شود. زندگی انسان‌های کوچک و توده‌های رنجبر، ارزش آن را می‌یابد که در اوراق زرنگار کتب و پرونده‌ها مهور شود. این بدین معناست که مکان روشنائی جابه‌جا (از شاه به مردم) شده است؛ تلسکوپ‌ها و میکروسکوپ‌ها بر جمعیت خیره شده‌اند، توده‌ها در «خانه‌ای شبیه‌ای» زندگی می‌کنند؛ آنها دیده می‌شوند، بی‌آنکه بتوانند ببینند. به موازات به مرکز آمدن توده‌ها، پادشاه به حاشیه و سایه رفته است؛ سر پادشاه قطع و قدرت مکان‌زدایی شده است. چشمان منتشر قدرت، برخلاف بدن پادشاه، امکان واکنش و پاسخ‌گویی نداشت. اگر تماس بدن شاه با بدن مردم، نتیجه‌اش «لمس کردن» و «لمس شدن» بود، یعنی محصول یک رابطه متقابل و دوسویه، اکنون «دیدن بدون دیده شدن» ممکن می‌شد. هیچ تماس مستقیم و بی‌واسطه‌ای میان قدرت و مردم نیست. در این حالت، فرد چون کنترل‌گرس را رؤیت نمی‌کند، دچار خودکنترلی می‌شود؛ یعنی چشم‌ها درون‌فکنی و در درونش جاسازی می‌شوند و به جزئی از نفس بدل می‌شوند. بنابراین، این سامریبی‌سازی قدرت، مصادف است با عبور از بدن و چنگ‌انداختن بر روح. به تعبیری دقیق‌تر، قدرت، بدون تماس با بدن، آن را گیر می‌اندازد. از همین روست که فوکو اصل معروف افلاطون را معکوس می‌سازد: «روح، زندان بدن است». سراسرین، همان آزمایشگاه انسان است: مکان تسخیر روح؛ مکان وارنگی فردی‌سازی که انسان‌شناسی مدرن را ممکن می‌کند؛ آنجایی که «جرم‌شناسی» و «ان‌پزشکی» و «علم جنسی» در حال شکل‌گیری است، زندان علوم انسان را ممکن کرد. با تقلیل «سیاست» به «مدیریت و کار کارشناسی»، انسان به عنوان ابژه بعضی‌های تخصصی به دام افتاد. بدین ترتیب، در عصر مدرن، نه «بدن‌های معذب»، بلکه «بدن‌های رام» از راه تسخیر عمقی به نام «روان» بازتولید شد. تکنیک «حذف» جایش را به فرایند «ادغام» داد. بدن رام، بدنی است که نیروهایش از جنبه سیاسی کاهش، و از بُعد اقتصادی افزایش یافته است. بدن رام، برخلاف بدن معذب، بدنی مولد و بارور است. اقتصاد سیاسی دقیقاً در همین لحظه اتفاق

می افتد: لحظه ای که «جمعیت به مثابه ثروت» پدیدار شد.

حکومت مدرن، از رهگذر شناخت «فرد» از طریق شناخت «جمعیت» و بالعکس، قادر به تضمین امنیت جمعیت و کنترل و مدیریت دقیق آن می شود؛ بایا انسان را پیش بینی پذیر کرد تا خطرهای آتی و احتمالی اش کنترل شود. بدین ترتیب، انسان که تا پیش از آن ابژه حکومت نبود، به ابژه مستقیم حکمرانی تبدیل شد. دو تفاوت عمده، شکل مدرن حکومت (حکومت اندیشی) را از دیگر اشکال جدا می ساخت: (۱) در مدل مصلحت دولت، کثرتی از اهداف خاص و منافع وجود دارد، برخلاف مدل حقوقی حکومت که غایت مطلق به نام «اطاعت از قانون» بر آن چیره است. (۲) مدل مصلحت دولت از مدل شهریار ماکیاوولی متفاوت است؛ در مدل ماکیاوولی، حاکمیت معطوف به قلمرو و اتباع آن است، اما مصلحت دولت «حکومت بر چیزها» است. «چیزها» به معنای مجموعه ای متشکل از انسان برمی آید. حاکمیت حاکم، به شناخت قوانین انسانی و الهی بر نمی گردد، بلکه به «شناخت چیزها» بر می گردد؛ شناخت افراد و نحوه چیدمان و تمهید آنها، از این رو، «مترس» بخش حکمرانی، مدیریت و کنترل انسان در روابط، پیوندها و تنگناهایش است. همانگونه که حکومت بر خانواده، حکومت بر «افراد و اعضای آن» است و نه بر افعال آن. همین اداره عمومی انسان، سرشت نمای حکومت مدرن است. نمونه مثالی چنین حکمرانی ای، «دولت رفاه» است؛ دولت رفاه وظیفه دارد که برای همگان از تولد تا مرگ، امکانات پرستاری، درمانی، بیمه بیکاری و بیماری را مهیا و بازبستگی و غیره فراهم آورد. همین نکته، امکان نظارت و مراقبت دائمی دولت را بر کل زندگی انسان فراهم می آورد؛ هر شخص باید بخش عظیمی از اطلاعات شخصی و زندگینامه اش را در اختیار دولت قرار دهد تا بتواند از خدمات رفاهی عمومی متمتع شود. به عبارتی، فرد باید خودش را افشا سازد تا از سوی دولت مراقبت و حمایت شود؛ اکنون تان را به دولت بسپارید تا

آینده‌تان تضمین شود. بنابراین، حکومت‌اندیشی مدرن، خواست افراطی به حکمرانی بر دیگران است؛ هیچ چیز نباید از کنترل و مدیریت قدرت سیاسی خارج باشد. از یک سو، فرد با اتصال به هویت، در تور قدرت افتاد، و از سوی دیگر، با کشف «انسان به مثابه موجود زنده» جمعیت تسخیر شد. دولت مدرن، نقطه تلاقی قدرت فردیت‌ساز و تمامیت‌ساز بود. حکومت مدرن، معطوف به فرد شد. به جای سرکوب آن، با ارتقایش به سطح سوژه، آن را مدیریت کرد. فرد به ما می‌گوید: حکومت مدرن ملهم از قدرت فردیت‌سازی است که نخستین بار به بیان‌کاری مسیحی در تاریخ نمودار شد؛ شبان‌کاری نحوی از درون فانی‌سازان قدرت برای ساختن افراد به مثابه سوژه است. شبان بر «رمة/جمعیت» حاکمیت می‌کند نه بر زمین. البته او نه تنها به قوانین عام و کلی راجع به جمعیت، بلکه به نیازهای «خاص و مشخص» هر فرد هم آگاهی، شناخت و سیطره داشته باشد. علم فردی ضرورت می‌یابد؛ چراکه این شکل قدرت، بدون «شناخت آنچه در ذهن می‌گذرد»، ممکن نیست. این «شناخت»، لازمهٔ مهربانی دایم، انفرادی و عایی شایسته است؛ زیرا در قبال تک‌تک بهره‌گانش مسئول است. مسئولیت شبان، شناخت حریفی‌ترین و درونی‌ترین خصوصیات افراد را ضروری می‌سازد. در انجیل متی آمده است: «حتی موهای سر شما هم شمرده شده‌اند». هیچ رازی نباید پوشیده بماند. شبان، رمة از خودش نزدیک‌تر و مشفق‌تر است؛ رمة به سبب گناه نخستین، از خود مرده افتاده و فقط به واسطهٔ ارادهٔ شبان است که امکان بازیابی خود را دارد. این بازیابی خویشتن، اطاعت و تعبد یک الزام است؛ چراکه بنا به آیهٔ انجیل متی: «کسی که زیر بار رهبری نرود، همچون برگی مرده می‌خشکد». در مسیحیت، اطاعت فضیلت است. شبان، تعبد، التزام و اطاعت می‌خواهد. هیچ اراده‌ای بدون اراده‌اش ره به سعادت نمی‌برد. هر فردیتی باید در «دیگری بزرگ» مستحیل شود تا نجات یابد. «رمة خودآیین» یک ناسازه است. شهر مسیحی، هیچ استقلالی از او ندارد. شبان چون ناپدید شود، شهر نیز ناپدید می‌شود. شهر

بدون او، دوام و بقایی نخواهد داشت. در انجیل متی آمده است: «چون شبان را برنی، گله پراکنده خواهد شد». این وابستگی به شبان، در جهان یونانی سابقه‌ای نداشت. افلاطون در رساله «مرد سیاسی» می‌نویسد: بعد از آنکه «آتش» به بشر داده شد، آدمی از «صغارت» بیرون آمده و دیگر نیازمند شبان نیست. خروج از صغارت، به معنای برون‌شدن از دگرآیینی به خودآیینی است؛ اما در مسیحیت، دگرآیینی شرط فضیلت‌مندی است و اگر خود را در برابر مسیح قربانی نکنی، نجات نمی‌یابی. به تعبیر دیگر، شرط سوژه مسیحی شدن، انکار خود است. از این رو، اطاعت و اطاعت یک «فضیلت دایمی» است و نه موقتی و گذرا. سوژه مؤمن، سوژه مطیع است. در انجیل متی می‌خوانیم: «اگر کسی می‌خواهد از من اطاعت کند، باید خود را انکار کند». بدین ترتیب، فرد از راه انکار و از دست دادن خویش با هر چه هست توبه هر روزینه که شامل آیین: ۱) اطاعت و سرسپاری به دیگری، ۲) اعتراف و رمزگشایی نفس آلوده در حضور دیگری، و ۳) تبدیل شدن به ابژه معرفت و میل به انکار خود است - به سوژه تبدیل می‌شود. در اینجا، اصل ریاضی تحریک بازگشته شده است: کاستن، افزودن است؛ از دست دادن، به دست آوردن است. این آثار، یادآور آموزه نیچه‌ای است: اخلاق بندگان؛ آنجا که ضعف و فقدان، ارزش خلق می‌کند؛ جایی که کاهش نیرو، زایش‌گر است. ۱

۲

خواست، اراده و میل به قرارداد دادن دیگران در شبکه نگاه و بر که شرف شمع قدرت، همواره همزاد خود یعنی اراده و میل به نفی و نهی اعمال هرگونه کنترل و نظارت گزیده‌ای بر آبدان و آذهان، اعمال هرگونه «انضباط محاصره‌ای» بر آبدان، و به کارگیری هرگونه تکنولوژی تربیتی به مثابه اشکال مؤثر کنترل اجتماعی که قدرت‌ها را قادر می‌ساخت افراد را در سطح آبدانشان، تمایلاتشان و عاداتشان هدایت کنند، به همراه داشته است. این خواست و اراده، همواره

مستلزم نوعی خشونت بود که گاه از هیچ کجا نازل می‌شد؛ خشونت‌هایی که هیچ طرح مقدماتی و هیچ نقشه‌ای از قبل برای آن وجود نداشته و نه هیچ کنترلی بر آن. این خشونت، ماورای قانون (به‌متابۀ دگر بزرگ)، ماورای عرف و عادت‌واره‌های اجتماعی و فراسوی هر سپهر نمادین و زبانی بود و رخداد آن، نامنتظره، صاعقه‌آسا و به‌نهایت مرگبار بوده است. اما در بطن آن عدالتی است که هیچ انسان خاکی هرگز قادر به اجرایش نبوده و نیست؛ خشونت‌هایی که راوی «عدوی و انکار» بود؛ خشونت‌هایی که چون برمی‌خیزد، خاکستر سرد بستر سعله همه انسان‌ها و دریای آرام را، مامن فریاد همه توفان‌ها، و سرداب تاریک، جایگاه آتش همه ایمان‌ها می‌کند و در صورت و هیئت خطر و تهدیدی، سیمانی این بار در جایگاه فرد، در جایگاه نزدیک‌ترین و عزیزترین کسان، به‌تنه خیزان، در بطن فرزند آدمی، در کتف دل آدمی، در کتف عمیق‌ترین و نهانی‌ترین زوایا می‌پزد و اراده آدمی، در آدمیانی که جرئت به‌خود فردیت‌بخشیدن را یافته‌اند، ریشه‌های ناامنی که بی‌آنکه بدانند و بخواهند به دیگران می‌آموزند، بروز و ظهور برده می‌کند.

اما، اگرچه قدرت به بیان فوکو، سبب ظاهر نامایی می‌شود که از انقیاد تن می‌زنند؛ نام‌هایی که اگر قدرت بدان‌ها نزدیک نمی‌شد هرگز امکان نمود و جلوه‌نمایی نداشتند، لکن این مقاومت ضرورتاً خشونت‌آمیز نیست؛ زیرا آزادی، شرط اعمال قدرت است؛ آنجا که نیرویی بر یک بدن یا انسان یا شی به‌کار می‌رود، دیگر خشونت است نه قدرت. همین آزادی است که موازنۀ قدرت را به هم می‌زند. فوکو از دو شکل مقاومت - که خشونت‌آلوده نیستند - سخن می‌گوید: (۱) بازگونی تاکتیکی؛ برای مثال، وقتی قدرت از یک ذات یا هویت پنهان سخن می‌گوید. سوژه مقاوم، هرگونه عمق، ضرورت، تمامیت و کلیت را در یک وارونگی به سطح، تصادف، جزئیات و به‌طور خلاصه، بازی میان نیروها تقلیل می‌دهد و بدین ترتیب، از دانش موجود مدعی

جهان‌شمولیت، سلب صلاحیت می‌کند. تبارشناسی فوکویی، همان بازگونی تاکتیکی به‌مثابه مقاومت است. (۲) زیبایی‌شناسی زیستن؛ این نحو زندگی باستانی که الهام‌گر فوکو بود، شکل ایجابی از مقاومت را ممکن می‌کند. اگر سلطه به دنبال بسط حکومت بر دیگران است، یک زندگی زیبایی‌شناسانه از هر گونه «راهبری توسط دیگری یا دیگران» طفره می‌رود و می‌کوشد به یک فرایند ساری برسد که در تمامیت‌سازی حل نشود. زندگی زیبایی‌شناسانه، نقطه مقابل زندگی فاشیستی است.

بنابراین، گام این خطر/تهدید (مقاومت)، نه تنها به فرد، بلکه به تمامی خرده‌کنش‌ها، دشمن و ناکنش‌های غیرخشونت‌آمیز بشری نیز انتقال می‌یابد. در زمانه ما، همان‌گونه که مارتین لوتر کینگ می‌گوید: خشونت‌پرهیزی، دیگر ابزاری برای تحلیل‌های روشنفکری نیست، بلکه یک ضرورت عملی است. عدم خشونت اندیشه‌ای است که اکنون جایگاه خود را در رفتارهای اجتماعی و سیاسی بسیاری از آدمیان استوار کرده. بسیار فراتر از یک راهبرد شخصی و خاص و برپایه اصول اخلاقی مطرح شده است. مردمانی که به خشونت‌پرهیزی به‌مثابه یک استراتژی مبارزه و نیز یک شیوه زندگی می‌اندیشند، دریافته‌اند که قدرت امری ذاتی در همه مناسبات سیاسی و اجتماعی عملی است و کنترل و دردست‌داشتن آن مسئله‌ای بنیادی در نظریه سیاسی و در واقعیت سیاسی است. یگانه راه دستیابی به امر خشونت‌پرهیزی، نظارت بر قدرت نامناسب با استفاده از فشار و بدون به‌کارگیری خشونت است. گاندی در مفهوم «سایاگاما» یا قدرت حقیقت، و مارتین لوتر کینگ در مفهوم «قدرت روح»، هر دو بر این استراتژی تأکید ورزیده‌اند.

مقاومت بدون خشونت، در تاریخ به‌منزله یک ایستار غیراجباری علیه قوانین ناعادلانه رُخ نموده است، اما به کسوت مخالفت با ناراستی و اهریمنی نیز

درآمده است. در مفهوم راهبردی، مقاومت خشونت‌پرهیز را می‌توان برای پایداری در برابر سرکوب و بی‌عدالتی در همه اشکال آن تلقی کرد. طبعاً این راهبرد تا آنجا که کاربرد دارد، به‌کار گرفته می‌شود و آنگاه که بی‌اثر است، وانهاده می‌شود. در این چارچوب، مقاومت خشونت‌پرهیز ابزاری برای رسیدن به یک هدف است. این هدف، شکست خشونت‌های جسمانی و قوانین نا دلانه است. به سخن دیگر، در چارچوب خشونت‌زدایی راهبردی، عمل مع‌حقانه در شرایطی مؤثر است که استفاده از خشونت محدود شود. زیرا در این شرایط دارای ظرفیت ایجاد یک فضای سیاسی مطلوب و ایجاد محیط فیزیکی خطر و آلام، و دارای قابلیت کاهش و یا ازمیان‌برداشتن مخالفت‌های منفی در شرایط رسمی، ششم و نهمیدی از راه تأمین امنیت، هویت و خودباوری است. همچنین، در این قابلیت انسانی کردن شرایط کنش‌گران در برابر چشم مخالفان است. اما مفهوم مقاومت خشونت‌پرهیز به‌منزله یک شیوه زندگی، دیگر ابزاری برای یک هدف نیست بلکه هدفی «بر خود» و «برای خود» است. نزد بسیاری از اندیشمندان و فعالان خشونت‌پرهیز، همچون بودا، تولستوی، گاندی و مارتین لوتر کینگ، اهمیت عدم خشونت اساسی بر تعهدی نهفته است که دارای اصول خودنظمی و ریاضت است. مفهوم خشونت‌پرهیز به‌منزله شیوه زندگی، بسیار پیش از مفهوم راهبردی آن، در ادبیات فلسفی و ادبی جهان پدید شده است. چندین سده پیش از آنکه گاندی درباره مفهوم ساتیاگراها در مبارزه برای حقیقت سخنی گفته باشد، نحله‌ای چون جاینیسم، بودیسم و هندوئیسم نظریه گزندپرهیزی را در آراء و افکار مکتبی خود به کار برده‌اند.

حکومت‌اندیشی دقیقاً در صحنه‌های پیچیده این تئاتر مواجهه است که معنا می‌یابد. در یکی از صحنه‌های این تئاتر، شرایط کنونی و نظم جهانی معاصر به تصویر کشیده شده است؛ تصویری که به ما می‌گوید دیگر نمی‌توانیم جهانمان

را برحسب امپریالیسمی که از سوی قدرت‌های مدرن اعمال می‌شد و عمدتاً مبتنی بر حاکمیت دولت-ملتی بود که بر قلمروهای خارجی گسترش یافته بود، درک کنیم. در حال حاضر، در عوض یک «قدرت شبکه‌ای» و شکل نوینی از حاکمیت در حال پیدایش است که عناصر اولیه یا گره‌های آن شامل دولت-ملت‌های فرادست به همراه نهادهای فراملیتی، شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری و قدرت‌های دیگر است. بازار دنیا، تحت تأثیر انقلاب اطلاعات، در حال جهانی شدن است، بی‌آنکه دولت-ملت‌ها را یارای مواجهه با آن باشد. حاکمیت دولت-ملت‌ها در به زوال است و در عوض یک حاکمیت جهانی یا «امپراتوری» تازه در شرف ظهور، جایگزین آن می‌شود. این نوع حاکمیت جهانی، که نه متمرکز و نه سرزمینی و نه حتی سلسله‌مراتبی است، مرکب از مجموعه‌ای از ارگان‌های منی و فراملی شده و تحت یک منطق واحد فرمانروایی اداره می‌شوند. امپراتوری، مبدع جامعه انضباطی و کنترل شده است. امپراتوری، یک موجودیت جهانی است که هیچ قلمرو و مرز محدودی را فراتر از خود نمی‌شناسد. امروز، بازار دنیا تحت تأثیر انقلاب اطلاعات، در حال جهانی شدن است، بی‌آنکه دولت-ملت‌ها را یارای مواجهه با آن باشد. مفاهیمی چون «مرکز» و «پیرامون»، تقریباً کاربرد خود را از دست داده‌اند، تمرکززدایی از تولید و ادغام بازار جهانی، تقسیمات و جریانات بین‌المللی، کار و سرمایه را چنان شکسته و تکثیر کرده است که دیگر مرزبندی منطقی-جغرافیایی بزرگ دنیا تحت عناوین مرکز و پیرامون یا شمال و جنوب ناممکن است. دره امپریالیسم نیز، سپری شده است. دیگر، هیچ دولتی به سیاق دول مدرن اروپایی، دنیا نخواهد بود.

در صحنه‌ای دیگر از این تئاتر، خود را با «زیست‌سیاست» (سیاست مشرف بر حیات) که محصول درهم‌پیچیدگی قدرت و زندگی است، مواجه می‌بینیم. قدرت انتخاب کرده تا نقش خود را بر زندگی ما حک کند، تا زندگی ما را به

سطحی ممتاز برای سنگ‌نشته‌هایش مبدل کند. در زمانه‌ای این چنین، زمان جوامع ماقبل مدرن، یعنی جوامع جلوه‌نمایی و نمایش قدرت نیز گذشته است. جامعه نمایش قدرتی که فوکو آن را این گونه تصویر می‌کند: آفتاب‌تابر باشکوهی برپاست که بازیگر اصلی آن پادشاه/جلاد است که در نور و درخششی تمام، بدن محکوم که به حریم روشنائی/بدن شاه تجاوز کرده، را مثله می‌کند. جمعیت کثیر، توده وار در تاریکی به پادشاه خیره شده‌اند؛ آنها از صحنه نمایش غایب‌اند. این غیاب، به معنای فقدان «تفرد» است؛ زیرا توده‌های بی‌نام و نشان بیش می‌تند که در تاریکی و ظلمت برای همیشه خاموش مانده‌اند. در اینجا، فاط «فانی‌سازی صعودی» شکل می‌گیرد: شمایل‌سازی پادشاه، این یگانه چیزی است که بازتأیید نامیده شدن است. نتیجه چنین نگاهی در جامعه نمایشی چیست؟: «رویت پندری شمار اندکی از چیزها برای شمار کثیری از انسان‌ها». چرا قدرت در پی تکرار نمایش همگانی خود است؟ به دلیل «فقدان مراقبت دایمی». او بایست مدام خود را به نمایش درآید، تا حضورش را به همگان متذکر شود. گویی قدرت در دایره بیرون از این نمایش‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شود و تصدیق نمی‌شود. سوبه شکنندگی قدرت، در همین جاست: چنین قدرتی اگر دیده نشود، به معنای انکارشدن‌اش است. در اینجا، همان «دیالکتیک خواجه و بنده هگل» بازتولید می‌شود: خواجه حقیقی، همان بنده است زیرا خواجه بدون بازشناسی و تصدیق بنده، هرگز خواجه نخواهد بود. تمامی این نمایش‌ها و جلوه‌نمایی‌ها، برای دیده شدن است. چشمان شاه بدون چشمان زده بی‌نور و نشان باقی می‌ماند. همیشه نقطه‌ای هست که بیرون از شعاع قدرت باقی ماند و از هرگونه کنترل و مراقبتی تن می‌زند. این نقاط کور مراقبت، برای قدرت تحمل‌ناپذیر است؛ چراکه به سوزِ امکان‌های فعالیت و کنش آزادانه می‌بخشد: کنشی که قابل پیش‌بینی، سازمان‌دهی و مدیریت نیست.